

بیست و یکم آذرماه، سالروز رهایی آذربایجان، را به همه ایرانیان بویژه هممیهنان آذربایجانی شادباش می‌گوییم.

هواداران پانایرانیم

نام آذربایجان

آتورپاتکان

از: دکتر محمدرضا عاملی تهرانی (آزیر)

در تاریکی‌های تاریخ، آن زمان که کوه‌ها، دشت‌ها، جنگل‌ها و دریاها نامی نداشتند. آن‌گاه که نام‌ها بر خون بود و آن را با خون بر جای‌ها می‌نوشتند و یا بهتر، در کار نوشتن بودند، دوده‌هایی از دور یا نزدیک، یا از پس کوه‌هایی که امروزه در دامان اروپا جای دارند و یا از سرزمین‌هایی که امروز «جدا قفقاز» ما خوانده می‌شوند و بعضی آن‌جا را از کهن سرزمین سپیدنژادان دانسته‌اند، به سوی جنوب روان شده و هر تیره جایی گزید: از کوه‌های قفقاز و سرزمین مادهای جنگ‌آور و پارس‌های «فرهنگ خدای» تا کرانه‌های دریای هند، سراسر از دودمان‌ها و خانواده‌های آریایی پوشیده گشت. چنین سرزمینی که از سوی «فرغانه» نیز تیره‌های جدا گشته از سر نژاد هند و ایرانی، بر آن انبوهی کرده بودند، ایران نام یافت. پیوندی پاک از خون نخست آریاها با خاک پراچ فلات ایران پدید آمد، به ریخت خانواده، دودمان، شاهی و سپس شاهنشاهی ایران که گاه پادشاهی ماد بود، گاه شاهنشاهی بی نظیر در نظم هخامنشیان و گاه شاهنشاهی کم‌نظیر در شکوه ساسانیان.

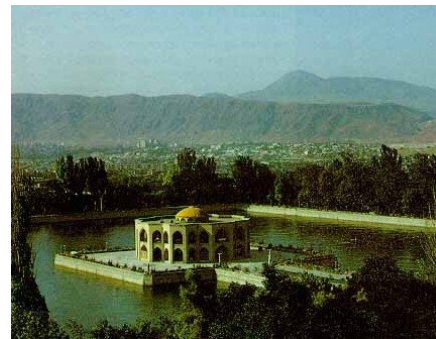


تاریخ جهان گواه است که نخست نام‌ها را با خون می‌نوشتند، بر جای‌ها و چنین کردند نخست آریاها و چنین از پیوند خون آنان با خاک، «ایران» پدید گشت. چونان که به گاه دیرین، نه قفقاز، نه افغانستان، نه بلوچستان، نه فارس، نه خوزستان، نه کردستان و نه تهران، هیچ یک جدا به یاد نیایند بلکه ایران همه جاست، از آنان که گفتیم و بسیاری که نگفتیم.

چون نامی بر خاک نوشته شد و میهن پدید آمد، استوار جایگاه فرهنگ پدید گشته است. آن‌گاه به فرهنگ و زبان چه بسیار نوین نام‌ها پدید آیند که بر جای‌ها به یادگار آن خون و آن فرهنگ و آن زبان، سال‌ها، بماند.

آن تیره‌های نخست آریا هم که بر خاک ایران زمین جای گرفتند تا این سرزمین، ایران شد، با خون خود فرهنگی آفریدند که در اندیشه‌های تابناک، همه خونی و جنگی، بود: خونی بود، در چهره بی‌پایان قدرت‌ها و یکتا خواست‌ها، چنین بی‌کران، بی‌آغاز، بی‌همتا و بزرگ‌تر از هر بزرگ و قوی‌تر از هر قوی و زیباتر از هر زیبا که بی‌چون هست به هر اندیشیدنی یکتا خدای و معبود آن‌ها گشت. جنگی بود، به رنگ هستی، که نه آسایش است و نه سکون. بل همه در رفت، همه درآمد و چنین هستی واحد و بی‌چون، نیز نیست، جز به چهره‌ی جنگی و ستیزی پیوسته و همیشه.

از سویی می‌دانستند که خونی که آدم‌ها از آنند، پیوسته در جوشش است، به خواست هستی و نیرومندی و یکتا گشتن به هر هنر و هر آیین و هر قدرت. چنین خونی نمی‌میرد، هر چند آدم‌ها امروز هستند و فردا، نه. زیرا آدم‌هایی که امروز نیستند. فردا خواهند بود. زین روی، همه در آن‌ها، نمایش‌های جاویدی بود، چه به چهره‌ی جاویدی روان و رستاخیز و چه به گونه‌ای امید همگان و شوشیانس.



آن‌ها «مهر» را ستودنی می‌دانستند که نگاهبان میهن بود و خانواده و «آذر» را که پرتو از آن برمی‌خاست. به هر خطه‌ای آذرگاه و آتشکده‌ها داشتند، به نام‌های گوناگون. و از آن میان، به جنوب «جدا قفقاز» ما نیز آذرگاهی بود، آذرگشسب، نام و سرداری بر آن پاسدار، آذرپاد نام. سال‌های بعد که تا زمان ما همی کشد، نام آذرپادگان یا آذربایگان یا آذربایجان، بر آن خطه مانده است، به نام خون آذری‌ها، به نام زبان آذری‌ها، و به یاد صدها صد مردی که در آن خطه جان فشانده و خونشان بر خاک ریخته. و هزاران هزار بانویی که کودکان آذری زبان را به

آغوش پر مهر خود پروریده اند. و نه نام و یاد آتشکده‌ی آذرگشسب که در آن خطه می‌بوده است و هست، که آذر آن به هر قلبی است که به یاد ایران و به یاد آذربایجان، می‌تپد.

1331/9/13 خورشیدی.

مجلس در گرامی بیست و یکم آذرماه ۱۳۳۱
چهارمین سالگرد پیروزی ملت ایران
پایگاه سیدالشهدا

آذربایجان پروریده است

ایران ما

۲۱ آذرماه روز پیروزی ملت ایران در مقابل بیگانگان

فرخنده باد

راهنمای سوره سوره

مهمان شهریور – شعری از استاد شهریار در فرار " فرقه دمکرات " از آذربایجان

هان به یغما برده آن ناخوانده مهمان میرود
آن نمک شناس ، بشکسته نمکدان میرود

گرچه بام و در به سر کوبید صاحب خانه را
خانه آبادان که جغد از بوم ویران میرود

از حریم بوستان باد خزانی بسته باد
با سپاه اجنبی از خاک ایران میرود

خاتم جم گو به وقت آصف دوران قوام
اهرمن دیدم که از ملک سلیمان میرود

بار قحط و رنج و درد آورد و رفت
گو بماند درد را، کز سینه پیکان میرود

دیزی سفت و سیاهی پشت پایش بشکنید
ترسم آخر باز گردد چون پشیمان میرود

شرّ آن کوبنده چکش از سر ما کنده شد
لیک از رو مشکل این کوبنده سندان میرود